گفت‌وگوی «جوان» با فرزند و همرزمان شهید کیکاوس پیری از فرماندهان پیشمرگ کرد مسلمان

«کریلاو» یک تنه در مقابل ۸۰ نفر ایستاد

شجاعت شهید پیری باعث شده بود به او لقب «کریلاو» یعنی مرد به تمام معنا بدهند

غلامحسین بهبودی

با مرور زندگی شهدای پیشمرگ کرد مسلمان، به نکات جالب توجهی برمی‌خوریم. گویی همان خصوصیاتی که از سرداران و رزمندگان دفاع مقدس سراغ داریم، عیناً در وجود این رزمندگان کرد نیز تبلور یافته است؛ همان انقلابی گری، همان شور و شوق و همان اسلام خواهی را در شهدای بومی کردستان می‌بینیم. شهید کیکاوس پیری از چنین شهدایی است. وقتی عکس او را در کنار مقام معظم رهبری دیدم، سعی کردم اطلاعات بیشتری در باره‌اش جمع کنم. کیکاوس هرچند از برادران اهل سنت بود، اما یک انقلابی، یک رزمنده و یک ولایتمدار مخلص بود که در تمامی کارزارهای انقلاب حضور یافت و از نهضت اسلامی حضرت امام خمینی(ره) دفاع کرد. فرمانده‌ای که در یک حادثه چند ساعت به تنهایی در مقابل ۸۰ نفر از مهاجمان ضد انقلاب ایستادگی کرد. با همکاری رضا رستمی از فعالان رسانه‌ای کردستان، مختصری از زندگی و خاطرات این فرمانده شهید را آماده کرده‌ایم که تقدیم حضورتان می‌کنیم.

زندانی طاغوت

شهید پیری متولد ۱۳۲۶ در روستای دله از توابع سروآباد بود. گردنه معروف سروآباد در دوران فتنه کردستان، از کمینگاه‌های خطرناک ضد انقلاب به شمار می‌رفت، اما سروآباد زادگاه مردانی چون شهید پیری هم بود که صرف نظر از نژاد، گویش و زبان، اسلام‌خواهی را سرلوحه زندگی‌شان قرار داده بودند. در زندگی شهید پیری همان خط سیری را می‌بینیم که در زندگی شهدای بزرگ دفاع مقدس دیده می‌شود. او در دوران جوانی وقتی با ظلم و ستم مأموران رژیم طاغوت رو به‌رو می‌شود، به خاطر نجات یک پیرمرد، با مأموران درگیر می‌گردد و سه نفر از آنها را خلع سلاح می‌کند. همین موضوع (خلع سلاح مأموران) برایش گران تمام می‌شود به گونه‌ای که مأموران برای دستگیری او، تعدادی از هم‌ولایتی‌هایش را زندانی می‌کنند. عاقبت شهید پیری برای نجات دستگیرشدگان داوطلبانه تسلیم می‌شود. هرچند به زودی آزاد می‌شود، اما همچنان فعالیت‌های سیاسی‌اش را ادامه می‌دهد تا اینکه به دو سال حبس محکوم می‌گردد.

پیشکسوت پیشمرگ‌ها

اگر بسیاری از سرداران دفاع مقدس اولین جرقه‌های تشکیل کمیته یا سپاه را در منطقه خود زده‌اند، شهید کیکاوس پیری هم اولین هسته‌های پیشمرگ‌های کرد مسلمان را در کردستان بنا می‌کند. در سال ۱۳۵۸ او همراه تعدادی از دوستان انقلابی‌اش برای ایجاد نیرویی محلی –انقلابی در کردستان تلاش می‌کند. هدف آنها کمک به نهاد تازه تشکیل شده سپاه بود. به همین دلیل در سیزدهم تیر ماه سال ۱۳۵۹ شهید پیری در کرمانشاه به عضویت رسمی سازمان پیشمرگان مسلمان کرد درمی‌آید. او حتی اسلحه‌اش را خودش می‌خرد و برای پیوستن دیگر جوان‌ها به سپاه، تبلیغات بسیاری انجام می‌دهد، به طوری که می‌تواند در روستای دله مرز که صد خانوار بیشتر نبود، حدود ۹۰ نفر را عضو رسمی سپاه و بسیج کند.

تنها در مقابل ضد انقلاب

امین نیک‌نام از همرزمان شهید پیری در خصوص فعالیت‌های جهادی او می‌گوید: اوایل انقلاب مرز ایران و عراق آن هم در کردستان، از خطرناک‌ترین مناطق کشورمان محسوب می‌شد. آنجا همان نقطه‌ای بود که شهید پیری احساس کرد باید مبارزه با ضد انقلاب را آغاز کند. یعنی کمتر جایی را می‌توانیم نام ببریم که شهید پیری و همرزمانش در پاکسازی آنجا نقش نداشته باشند. در زندگی جهادی این شهید، اولین‌های زیادی دیده می‌شود. مثلاً اولین گروهی که به پاکسازی دزلی و اورامانات اعزام شد، گروه کیکاوس پیری بود که تا رسیدن نیروهای کمکی سپاه از مریوان، یک شبانه‌روز به تنهایی مقابل نیروهای دشمن ایستادگی کردند.

بار دیگر کیکاوس در روستای ژنین، فرمانده پایگاه بود که یک شب حدود ۸۰ نفر ضدانقلاب به این پایگاه حمله می‌کنند. بسیاری از مدافعان از شدت حملات دشمن فرار می‌کنند، اما شهید پیری به تنهایی ایستادگی می‌کند تا اینکه روشنایی صبح از راه می‌رسد و ضد انقلاب پا به فرار می‌گذارند. شجاعت کم نظیر و ظاهر و باطن یکسان شهید پیری از او فرماندهی مقتدر ساخته بود. کیکاوس در میدان جنگ لقب «کریلاو» گرفته بود(مرد به تمام معنا). شهید پیری به دنبال پست و مقام نبود و حتی فرماندهی بعضی از عملیات‌ها را که خودش انجام می‌داد، به نام دوستانش معرفی می‌کرد. کیکاوس در عملیات برون مرزی هم شرکت داشت و در هر عملیاتی جزو اولین پیشگامان بود. این شهید یک بار نیز به دیدار امام (ره) مشرف شد که تا لحظه حیاتش از این دیدار به نیکی یاد می‌کرد.

مشاور مخصوص بروجردی

حجت‌الاسلام والمسلمین سیدموسی موسوی نیز در خصوص شهید پیری می‌گوید: در میان رزمندگان بومی منطقه، شهید بزرگواری داشتیم به نام «کیکاوس پیری» که از پیشمرگان مسلمان اهل مریوان بود. کیکاوس حتی به تهران آمد و با شهید بهشتی ملاقات کرد و پیگیر تشکیل سازمان پیشمرگان بود. خوب یادم است که این شهید بزرگوار از ارکان سازمان و از مشاوران مهم «شهید بروجردی» به شمار می‌رفت. طوری که بروجردی اعتماد خاصی به او داشت. یکی از مناطقی که پاکسازی آن بسیار دشوار بود و شاید از سخت‌ترین مناطق برای پاکسازی محسوب می‌شد، مریوان بود؛ این شهر با اینکه مردم خوبی داشت، ولی به دلیل ارتفاعات استراتژیکش مثل «ژالانه» و «ته ته» و همچنین به دلیل مرزی بودن، پاکسازی‌اش سخت بود. به جهت این موقعیت، هر محور از عملیات پاکسازی مریوان یک فرمانده داشت و «کیکاوس پیری» از فرماندهان مهم برخی محورها بود و در مریوان هم به شهادت رسید.

کیکاوس رزمنده‌ای به تمام معنا دلیر، شجاع و مرزبانی توانا و فرمانده‌ای لایق بود. در تمام درگیری‌ها پیشاپیش همه حرکت می‌کرد؛ یک بار که از عملیات بر می‌گشتیم برای استراحت به پایگاه عملیاتی روستای «ژنین» رفتیم. نیروها خیلی خسته بودند. همین خستگی بچه‌ها، گروهی بالغ بر ۸۰ نفر از نیروهای دشمن را بر آن داشت که به پایگاه حمله کنند. بیشتر نیروها که جوان هم بودند سراسیمه و با توجه به حجم آتش دشمن پایگاه را ترک کردند. شهید پیری که شاهد ماجرا بود به من و تعداد اندکی از نیروها که باقی مانده بودیم، گفت بروید و از ورودی عقب پایگاه مراقبت کنید. ما رفتیم و این شهید یکه و تنها تا صبح از ورودی اصلی پایگاه محافظت کرد و اجازه نداد پایگاه سقوط کند.

> تمام منطقه خبردار شده بود که سه روز است از فرمانده محور کیکاوس پیری خبری نیست. همه به تکاپو افتاده بودند، همان روز دستمالی را که پدر معمولاً بر سر می‌بست همراه یک لنگه کفش و مقداری خون که روی زمین ریخته بود در کنار رودخانه پیدا کردند. می‌گفتند احتمالاً زخمی شده و برای اینکه دستگیر نشود خودش را به آب انداخته است

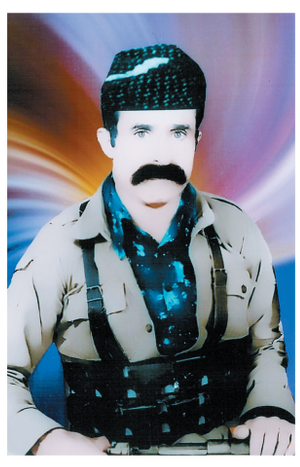

فرمانده‌ای سوار بر اسب

جهانبخش پیری فرزند شهید در خصوص شهادت پدر می‌گوید: پدرم نه فقط ستون خانه ما که امید بسیاری از مردم محروم منطقه بود. ایشان ۲۶ فروردین ماه ۱۳۶۴ به شهادت رسید. یادم است اسبی داشت که سوار بر آن به پایگاه‌های تحت امرش سر می‌زد. روز شهادتش پیاده رفت. خواستم با او بروم که مخالفت کرد. وقتی از خانه حرکت کرد، هنوز به اولین پایگاه نرسیده بود که به کمین ضد انقلاب می‌افتد و از پشت به او شلیک می‌کنند. تا چند ساعت هیچ کس خبر نداشت که کیکاوس ناپدید شده است! فردای آن روز چون پدرم به پایگاه‌ها سرکشی نمی‌کند، نیروها به شک می‌افتند و به دنبالش می‌گردند. روز سوم بود که چند نفر از دوستان پدر به خانه ما آمدند تا سراغش را از ما بگیرند. خشکمان زد و ته دلمان خالی شد. آن لحظه من میان زمین و آسمان معلق بودم و به زور نفس می‌کشیدم.

تمام منطقه خبردار شده بود که سه روز است از فرمانده محور کیکاوس پیری خبری نیست. همه به تکاپو افتاده بودند، همان روز دستمالی را که پدر معمولاً بر سر می‌بست همراه یک لنگه کفش و مقداری خون که روی زمین ریخته بود در کنار رودخانه پیدا کردند. می‌گفتند احتمالاً زخمی شده و برای اینکه دستگیر نشود خودش را به آب انداخته است. عده‌ای می‌گفتند دشمن، بعد از اینکه او را به شهادت رسانده، جنازه‌اش را به آب انداخته است تا جسدش پیدا نشود. هر کس برای خودش تفسیری می‌کرد. من هم آنجا به خروش امواج گل آلود رودخانه «سیروان» زل زده بودم. پاهایم خشک شده بود. توان قدم برداشتن نداشتم. هنوز تصور آن روز پشتم را می‌لرزاند. یک هفته گذشت، بالاخره کیلومترها پایین‌تر از آن محل، وسایل پدر را پیدا کردند. بعد در نزدیکی روستای «عباس آباد» جنازه را که به صورت معجزه آسایی پشت درختچه‌ای در داخل آب گیر افتاده بود پیدا کردند. پیکرش که آمد، احساس تنهایی و بی‌پناهی در آن شرایط سخت، سوهان روحمان شده بود. روزهای سخت زندگی به علت بودن در روستا و ترس از دشمن، وصف شدنی نیست.

مادربزرگم هم دو سال بعد از مرگ پدربزرگ از دنیا رفت؛ قبل از شهادت پدرم، بینایی مادربزرگ بر اثر بیماری آب مروارید با مشکل جدی مواجه شده بود که با شهادت پدر و گریه‌های بی‌پایان، کاملاً نابینا شد و کمی بعد هم که به فرزند شهیدش پیوست.

دلسوز نیروهایش بود

فرزند شهید با یادآوری خاطرات پدرش می‌گوید: من از شجاعت پدرم مطالب زیادی شنیده‌ام. برایم تعریف کرده‌اند که یک بار پدرم در محلی به نام «مارانی» در درگیری با دشمن و در حالی که به یکی از برادران اعزامی که زخمی شده بود رسیدگی می‌کرد هدف رگبار قرار می‌گیرد و چندین گلوله به شکمش اصابت می‌کند، در همان حالت با شالی که به دور کمرش داشته محل زخم‌ها را محکم می‌بندد و تا متواری کردن دشمن مقاومت می‌کند. درگیری که پایان می‌یابد، بر اثر شدت خونریزی از هوش می‌رود و به بیمارستان مریوان منتقل می‌شود، هنوز زخم‌های بدنش کاملاً بهبود نیافته بود که می‌گوید می‌خواهد به جبهه برگردد؛ با مخالفت شدید مادرم که مواجه می‌شود می‌گوید: «بچه‌های مردم در پایگاه‌ها تنها هستند، جوان‌اند و هنوز خیلی چیزها را نمی‌دانند، بلایی سرشان بیایید جواب خدا و خانواده آنها را چگونه بدهم؟»

به خاطر محبوبیتی که پدرم بین عموم مردم منطقه مریوان و سروآباد داشت در جذب نیروهای بومی به سپاه نقشی مؤثر ایفا کرد. شاهد این مدعا مسلح شدن حدود ۹۰ نفر از اهالی روستای کوچک زادگاهمان بود که همه آنها به واسطه شناخت و اعتمادی که به پدرم داشتند به این کار مبادرت کردند.

پدرم علاقه زیادی به روحانیون خصوصاً مقام معظم رهبری داشت. در زمان سفر رهبری به دزلی در سال ۱۳۵۹ که ایشان به عنوان نماینده امام در شورای عالی دفاع بودند، پدرم به آقا نزدیک می‌شوند و سعی می‌کنند مشکلات منطقه و مردم را به ایشان توضیح دهند. آقا هم خطاب به پدر می‌فرمایند: «بعداً که ان‌شاءالله اوضاع رو به راه شد اینها را یادآوری کنید، چون مسائل زیاد است و ممکن است ما فراموش کنیم...» اما عمر پدرم به اتمام جنگ قد نداد و در مسیر مبارزه علیه ارتش بعث و ضد انقلاب به شهادت رسید.

گفت‌وگو

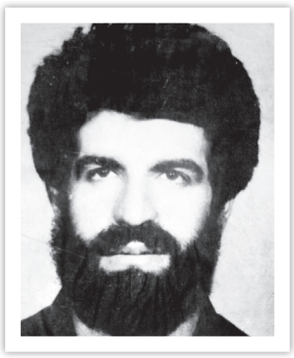

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید حسین جاویدپور

شهیدی که می‌خواست قلبش را به امام هدیه دهد

فریده موسوی

شهید حسین جاویدپور از آن انقلابی‌های پر و پا قرصی بود که در پرونده مبارزاتی‌اش همکاری با نام‌هایی چون سیدعلی خامنه‌ای، محمد بهشتی و... دیده می‌شود. جاویدپور که هنگام پیروزی انقلاب ۲۷ سال داشت، در تشکیل اولین هسته‌های کمیته انقلاب اسلامی شرکت داشت و نهایتاً در عملیات والفجر مقدماتی در بهمن ماه ۱۳۶۱ به شهادت رسید. کسی چه می‌داند، اگر حسین زنده بود شاید اکنون در سمت‌های مهمی خدمت می‌کرد، اما او راه و رسم رزمندگی را برگزید و عاقبت نیز شهید این راه شد. گفت‌وگوی ما با حسن جاویدپور برادر شهید را پیش‌رو دارید.

گویا برادر شما با چهره‌های انقلابی سرشناسی همکاری داشتند؟

برادرم متولد سال ۳۰ بود. خیلی زود وارد فعالیت‌های انقلابی شد و تا آنجایی که می‌دانم در اوایل انقلاب همراه حضرت آقا، شهید بهشتی و آقای بادامچیان فعالیت می‌کرد. حضرت آقا برادرم را می‌شناختند. طوری که وقتی پیکرش آمد، با آقا دیدار کردیم و ایشان ما را مورد لطف قرار دادند.

مگر پیکرشان چند سال بعد از شهادت به خانه برگشت؟

شهید مدتی مفقود بود. حدود ۱۵، ۱۶ سالی از مفقودالاثری‌اش می‌گذشت که پیکرش تفحص شد و به خانه برگشت.

> سال ۶۱ مشکل قلبی برای امام پیش آمد و امام مدتی در بیمارستان بستری شدند. آن روزها برادرم مثل مرغ پرکنده شده بود. خیلی نگران حال امام بود. یک‌بار آمد و گفت من حاضرم قلبم را به امام بدهم تا مبادا اتفاقی برای ایشان بیفتد

شاید اگر ایشان می‌ماند جزو مسئولان می‌شد. به نظر شما چرا افرادی مثل شهید جاویدپور از همه چیزشان برای پایداری انقلاب گذشتند؟

به نظرم اینها حساب و کتابشان مادی نبود. برای رضای خدا کار می‌کردند و چون عاشق امام و آرمان‌هایش بودند، تلاش می‌کردند انقلاب را حفظ کنند. در واقع به فکر حفظ خودشان نبودند. برادرم آنقدر امام را دوست داشت که می‌خواست قلبش را به ایشان هدیه دهد.

منظورتان را از اینکه می‌خواست قلبش را به امام هدیه دهد متوجه نمی‌شوم؟

اگر یادتان باشد اوایل انقلاب هم مشکلات قلبی برای امام پیش آمده بود. سال ۶۱ چنین مشکلی برای ایشان پیش آمد و امام مدتی در بیمارستان بستری شدند. آن روزها برادرم مثل مرغ پرکنده شده بود. خیلی نگران حال امام بود. یک‌بار آمد و گفت اگر بگویند کسی هست قلبش را به امام هدیه بدهد چه کسی حاضر می‌شود؟ ما ساکت ماندیم. خودش سریع گفت من حاضرم قلبم را بدهم تا مبادا اتفاقی برای امام بیفتد. در سخنانش آنقدر جسارت و ایمان دیدیم که مطمئن شدیم اگر شرایطش پیش آید واقعاً این کار را می‌کند. این جوان‌ها که اینطور عاشق امام بودند و جانشان را در مقابل زندگی ایشان می‌دادند، مسلماً هر کاری برای حفظ نظام اسلامی می‌کردند.

کمی از فعالیت‌های انقلابی شهید بگویید.

برادرم از وقتی انقلابی شد، آرام و قرار نداشت. بعد از پیروزی انقلاب، ایشان همراه دوستانش کمیته محلی تشکیل دادند و به توزیع نفت و مایحتاج مردم پرداختند. با تشکیل بسیج هم چون ارتباط خوبی با مسئولان داشت، در هر مسجدی که امکانش بود بسیج تشکیل می‌داد. به طور کل خودش را وقف مردم و انقلاب کرده بود. برادرم انسان بخشنده‌ای بود. هر کاری از دستش بر می‌آمد برای مردم انجام می‌داد. از پول شخصی و حقوقش هم برای کارهای خیر استفاده می‌کرد.

چه زمانی رخت رزمندگی پوشید؟

از زمانی که جنگ شروع شد. خیلی به جبهه می‌رفت. فکر تشکیل خانواده هم نبود. چون مرتب در منطقه عملیاتی رفت و آمد می‌کرد. زمان جنگ با اصرار خانواده ازدواج کرد و بچه‌دار هم شد، اما خب جبهه را رها نکرد. رفت تا اینکه شهید شد.

در چه عملیاتی به شهادت رسید؟

در عملیات والفجر مقدماتی شهید شد. بهمن ماه ۱۳۶۱ برادرم در کانال‌های معروف منطقه عملیاتی والفجر مقدماتی مجروح می‌شود، اما نمی‌توانند او را به عقب برگردانند. تا مدت‌ها فکر می‌کردیم اسیر است، اما بعد از جنگ و مبادله اسرا متوجه شدیم شهید شده است. مادر و پدرم مدت‌ها چشم انتظار بازگشت او بودند. مادرمان هنوز در قید حیات است، اما پدرمان چند سالی است که مرحوم شده است. عاقبت ۱۵ یا ۱۶ سال بعد از شهادت، پیکر برادرم برگشت و در بهشت زهرا(س) مدفون شد. اینها جوان‌های نسل اول انقلاب بودند. برایش جنگیدند و خون دادند. هیچ وقت میدان را ترک نکردند و شهادت مزد ایستادگی شان شد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۲۶۵

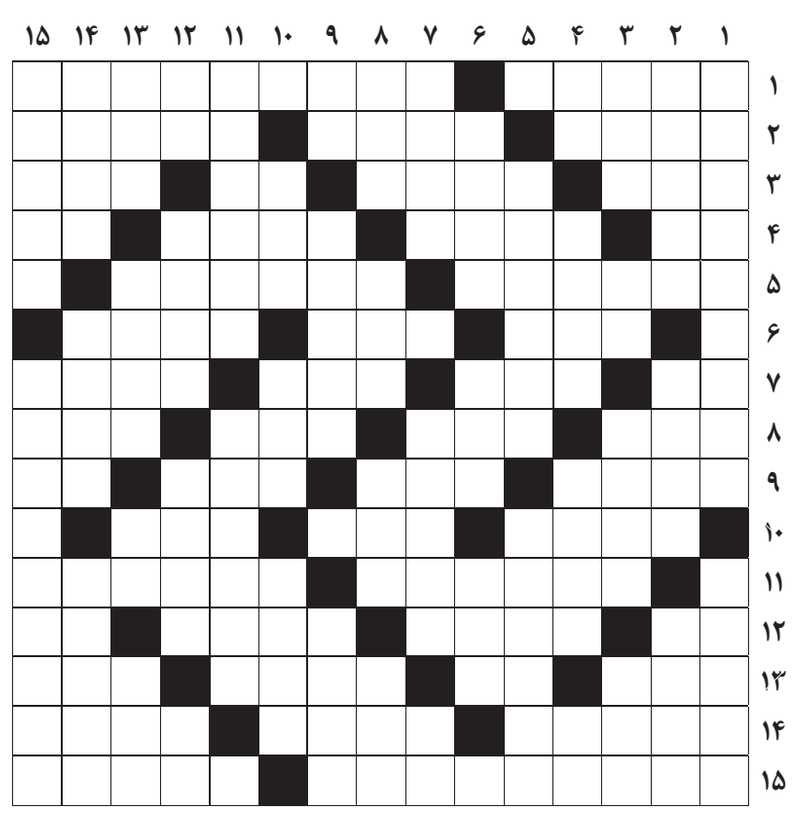

از راست به چپ

■ ۱- سوره‌ای در شرح حال پیامبران و فرزندانشان- بزرگ ترین نویسنده آلمان، برنده نوبل ادبی ۱۹۹۹ وخالق طب حلبی ■ ۲- لوح فشرده- مسلک حزبی- حاصل کاسبی ■ ۳- موشک ضدتانک- لقب شاهان مغول- چانه گیلانی- بروفه ■ ۴- وارونه سو- قسمت پایین لباس- نرده چوبی یا فلزی- نشانه مفعول در جمله ■ ۵- به خود بالیدن- امتداد داشتن ■ ۶- الفبای تلگراف- سرزمینی باستانی در ایران که اکنون جزو ترکمنستان است- بافنده ■ ۷- آب منجمد- چین و چروک- میوه پرخاصیت- درخت سدر ■ ۸- گودال- پیرایش درخت- عشیره- گردوغبار ■ ۹- همدم- رها و آزاد- گفتار- راه میان بر ■ ۱۰- ساز چنگ- بهشت شداد- تقویت کننده زمین زراعی ■ ۱۱- پایداری و ثبات در کار- پایتخت ولز ■ ۱۲- گل زمستانی- شادمانی- بازیگر کمدی- خدای سنگی ■ ۱۳- مزه حقیقت- عدد رمزی- بانگ بلند- صدا و آواز ■ ۱۴- شهر بلغارستان- دارایی درآمدزا- تباه‌کننده ■ ۱۵- دایره‌ای که از قطب‌های زمین می‌گذرد- منطقه‌ای در شهر نیویورک

از بالا به پایین

■ ۱- از تیم‌های فوتبال انگلیس- ضد امراض قلبی، کاهش‌دهنده کلسترول بد و افزایش‌دهنده کلسترول خوب است ■ ۲- دریاچه‌ای در آفریقا- گاهی از پای‌بست ویران است- تیر آخر ■ ۳- دشمن- سرما- غلاف شمشیر- مرد فرتوت و کم عقل ■ ۴- حرف خطاب- ستون دروازه- محلی که مرشد زورخانه می‌نشیند- رمق آخر ■ ۵- جنگ ایرانیان و مسلمانان در زمان یزدگرد سوم- مخترع ماشین حساب ■ ۶- پناهگاه- محرمانه- گل سرخ ■ ۷- قیمت سنگین- از نعمت‌های پنهان خدادادی- ماه شاعرانه ■ ۸- حمام یک نفره- جزیره زادگاه ناپلئون- شهر بی‌در و پیکر- از ممالک آفریقایی با مرکزیت اکرا ■ ۹- رطوبت- می‌گویند از تنبیه بهتر است- بسیار حمله‌کننده ■ ۱۰- لوله تنفسی- شیپور ماشین- از دعاهای مفاتیح ■ ۱۱- عبوردادن؛ نپذیرفتن- کشوری گردش‌پذیر در دل اقیانوس آرام ■ ۱۲- حرف شرط- وسیله نشانه‌روی تفنگ- کمان حلاجی- ضمیر سه کیلویی ■ ۱۳- نسخه تدوین نشده فیلم- دسته هاون- وحشی- خبرگزاری اسپانیایی ■ ۱۴- سرشماری- اولین زائر امام حسین- خشکی ■ ۱۵- از سدهای تامین‌کننده آب تهران- حرکت کردن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۸	۵	۷			
					۱	۲		
۶	۹			۲		۸		
	۳							
					۳		۶	۷
				۷	۹	۴		۲
	۷	۹	۱					۸
		۸	۶					
		۱						۳

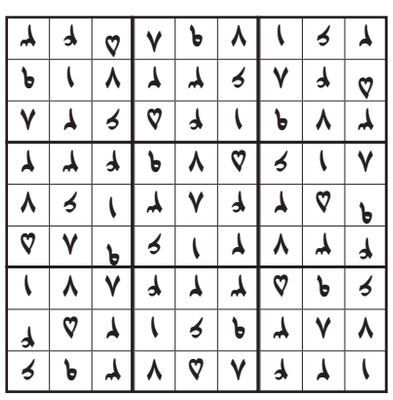

جدول کلمات متقاطع
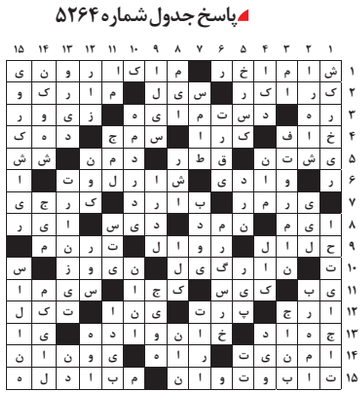
پاسخ جدول شماره ۵۲۶۴